

”

عده‌ای سؤال می‌کردند اساساً چرا باید از زاویه یک مقیاس به مسائل نگاه کرد؟ نانو، یک مقیاس است: «نانومتر!» چیزی مثل کیلومتر یا سانتی‌متر. از دید آن‌ها «ستاد توسعه فناوری نانو» مثل «ستاد توسعه فناوری کیلو!»

بگوید و زاهدی را به سر میز برگرداند، اما امیر نگاهش را دزدید، حال آرزو خوب نبود.

برش هفتم:

نفت، خودرو یا نساجی‌اش مهم نبود؛ مهم این بود که «فناوری نانو» در کشور رونق پیدا کند و یک جایی به کاربرد برسد؛ مأموریتی پیچیده، آن‌هم در زمانی که نه دانشکده‌ای نانو تدریس می‌کرد، نه پژوهشکده‌ای درباره نانو تحقیق می‌کرد و نه محقق از نانو می‌نوشت. کسی نمی‌دانست این فناوری نورسته را از کجایش باید گرفت و بالا کشید. عده‌ای سؤال می‌کردند اساساً چرا باید از زاویه یک مقیاس به مسائل نگاه کرد؟ نانو، یک مقیاس است: «نانومتر!» چیزی مثل کیلومتر یا سانتی‌متر. از دید آن‌ها «ستاد توسعه فناوری نانو» مثل این بود که بگویی «ستاد توسعه فناوری کیلو!» اما ایران اولین کشوری نبود که عینک ته‌استکانی نانو به چشم می‌زد و دنیا را با مقیاس ۱۰ به توان منفی ۹ نگاه می‌کرد. کشورهای پیشگامی بودند که از نانو، کره می‌گرفتند و نان چرب فناوری سر سفره صنایعشان می‌گذاشتند. حتی بعضی از مؤسسه‌ها گزارش کاربردهای این ریزفناوری را در تولیدات فلان شرکت امریکایی و بهمان شرکت آلمانی تهیه می‌کردند و نتایج تحقیقاتشان را چندین هزار دلار می‌فروختند. این گزارش‌ها جا پای خوبی بود برای جا انداختن نانوفناوری در کشور. مهندسان جوان زیرسی سال ستاد که از دانشکده‌هایی چون مکانیک، شیمی و صنایع به این سازمان جدیدالتأسیس رفته بودند، کارشان را با همین گزارش‌ها شروع کردند.

شمایین!» بعد هم ادامه داد: «قطعاً هیأت‌مدیره ما با این شرایط موافقت نمی‌کنه. همه ریسک به عهده ماست! ۶ درصد هم باید روایالتی پرداخت کنیم! منطقی نیست.»

منطقی بود. زاهدی این را می‌دانست، ولی اقتضای مذاکره این بود که بدون چانه‌زنی چیزی را نپذیرد.

به بهانه اینکه جلسه دیر شروع شده و مجبور است برای جلسه دیگری آماده شود، کتتش را تن کرد و با خداحافظی از اتاق خارج شد.

«من جواب هیأت‌مدیره مون رو تا چند روز دیگه بهتون می‌دم.» معنی این جمله برای آرزو «نه» بود. انگار آب سرد دیگری روی سرش ریخته شده بود. ناراحت و بهت‌زده، رفتن زاهدی را تماشا کرد. دلش می‌خواست جمله‌ای پیدا می‌کرد که او را به میز مذاکره برگرداند، اما از ذهن خسته‌اش چیزی برنیامد. نگاه پرخواهشی به امیر کرد تا شاید او چیزی

